

## بازاندیشی نوین دربارهٔ لنینیسم :: مارسل فندر لیندن :: ترجمه: کاووس بهزادی



با توجه به وقایع اخیر در اروپای شرقی و در اتحاد شوروی تأمل در بارهٔ لنینیسم به امری الزامی بدل شده است. از نظر تاریخی در بحث پیرامون این مسئله سه موضوعی متفاوت اتخاذ میشود. بعضی مدعی اند که لنینیسم مفید بودنش را در انقلاب اکتبر روسیه نشان داده و بدین جهت نمونهٔ یکسانی ست که قابل تعمیم به جاهای دیگر می باشد. عده ایی دیگر بر این باورند که لنینیسم برای شرایط روسیه و در آغاز این قرن مناسب بوده، ولی برای کشورهای دیگر و در شرایط کنونی مناسب نیست و بالاخره گروهی بر این

نظرند که لنینیسم حتی در شرایط پیشاانقلابی آغازین قرن نطفه های انحراف استالینی را در خود حمل می کرد، از این رو بایستی تحت هر شرایطی قاطعانه کنار گذاشته شود.

بظاهر این موضوعیها از یکدیگر بسیار متفاوتند، ولی در برگزیدهٔ دو فرض مشترکند، هر سه از این حرکت می کنند که اولاً تئوری لنین کم یا بیش واحد منسجمی است که بایستی در کلیتش مورد قبول یا انکار قرار گیرد، ثانیاً اینکه سیاست بلشویکی زیر سلطهٔ تزاریسیم نتیجهٔ مستقیم تئوری لنینی بود ( بلشویسم و لنینیسم مترادف در نظر گرفته شده ). در این نوشته من می خواهم این دو برداشت را از نزدیکتر مورد بررسی قرار دهم. بدین منظور تلاش خواهم نمود جایگاه تئوری لنین را ( روش تحلیل نظریه آگاهی پرولتری و حزب انقلابی لنین مورد تأکید من قرار دارد ) در بستر ماتریالیستی - تاریخی اش مشخص کنم. امیدوارم که یک رشته از مهم ترین تناقضات درونی آنرا نشان بدهم و سرانجام می کوشم اثبات کنم که عملکرد بلشویکی به هیچ وجهی لنینی نبود، بدین سان با نقد دو پیش فرض بحث کنونی در باره لنینیسم تلاش خواهم کرد چند نتیجه گیری را بطور خلاصه صورت بندی کنم.

( ۱ ) جایگاه تاریخی لنینیسم.

برای درک پیدایش و تکامل لنینیسم ضروریست آن بستر تاریخی را که در آن این نظریه شکوفا شد، بررسی کنیم. جامعه و دولت روسیه تحت حاکمیت تزاریسیم آمیخته ایی از عناصر اروپائی و آسیائی را نشان می دهند. تاریخ نگاران در مورد اینکه تاچه حد می توان روابط اجتماعی تزاریسیم را فنودالیستی خصلت بندی کرد، اتفاق نظر ندارند. در این مورد که جامعهٔ سنتی روسیه با مراحل تکاملی بسیار متفاوتی از دورهٔ مغول ها به بعد را نمی توان بساده گی بعنوان یک وجه " عادی " فنودالیسم در نظر گرفت، اتفاق نظر دارند. این نظر در متنی از نظرات گوناگون قابل فهم است. ( ۲ ) در عین حال روشن است که یک دولت از ابتدا بسیار تکامل یافته با ذات استبدادی، نشانگر یک مشخصه آسیائی است.

از قرن ۱۷ نیازمندی فزاینده به دولتی که در بازار جهانی توانائی رقابت داشته باشد، نمایان شد. اولین نشانه های این روند سیاست اصلاحات پتر کبیر در جهت ایجاد یک دولت مطلقه بود. از طرفی با تشدید وابستگی دهقانان امکانات مالی و کالائی لازم را فراهم کند و از طرف دیگر با بکارگیری این امکان مالی به بنای شهرها، کانالها، بندرها و خیابانها، استخراج معادن، برپائی مانوفاکتورهای مختص ارتش و جذب نیروی کار اقدام کند. این سیاست در راستای دولت مطلقه پس از پتر کبیر ادامه یافت. اما معلوم بود که در بازار جهانی به موفقیت بزرگی نائل نمی شود. صنعتی شدن انگلیس از ۱۷۸۰، فرانسه از ۱۸۳۰، آلمان از ۱۸۴۸ و همینطور ایالات متحده، پائین بودن بارآوری کار را در روسیه به وجه دردناکی نشان می داد. اگر دولت تزاری نمی خواست به یک موقعیت استعماری تقلیل یابد، فقط یک امکان باقی می ماند، بالا بردن فزایندهٔ بارآوری کار توسط صنعتی شدن اجباری. از همان آغاز روشن بود که روسیه با توجه به بالا بودن انباشت سرمایه در اروپای غربی و آمریکای شمالی " راه انگلیسی " را نمی تواند طی کند. " راه پروسی " نقطهٔ عزیمت دولت تزاری برای رهائی دهقانان در ۱۸۶۱ بود. اما دو عنصر مرکزی " راه پروسی " یعنی رهائی دهقانان و دخالت گری دولت در جامعهٔ روسیه تأثیرات متفاوتی داشتند و بدین ترتیب " راه پروسی " برای روسیهٔ تزاری غیر عملی بود. تناقض بین بخش های صنعتی و کشاورزی تعمیق یافت. از طریق روشهای ابقائی صنعتی سازی یعنی وارد کردن اشکال رشدیافتهٔ روابط سرمایه داری یک مجموعهٔ صنعتی که از نظر فنی پیشرفته بود توانست در روسیه پا بگیرد. اما پیش شرطهای اصلی اقتصادی و اجتماعی لازم وجود نداشت. سیاست صنعتی سازی تزاری بر عکس موجب تشدید عقب مانده گی آن بخش اجتماعی می شد که منبع مالی این روند را تأمین می کرد: یعنی کشاورزی. از آنجا که کشاورزی تنها منبع تأمین مالی ماشین آلات صنعتی بود، ماشین آلاتی که کشاورزی بندرت از آنان نفعی می برد، منطقاً عقب مانده گی اش در بازار جهانی افزایش می یافت.

صنعتی شدن اجباری هم به ضرر کارگران بود و هم دهقانان. و ظهور نشانه های رکود روند اقتصادی سرنوشت مشترک دو طبقه را رقم زد. ریشه های اصلی انقلاب ۱۹۱۷ در اینجا نهفته است.

( ۲ ) جایگاه تاریخی لنینیسم

این بستر اجتماعی - اقتصادی که بطور خلاصه تشریح شد، زمینه ساز جنبش انقلابی روسیه بود. عقب افتاده گی نسبی اقتصادی و اجتماعی روسیه و همزمان ادغام آن در بازار جهانی سرمایه داری آمیختهٔ چند رنگی از مراحل متفاوت فرهنگی پدید آورد که انگلس آنرا: " ملقمهٔ فکری نادر و ناممکن " ( ۳ ) خواند. جنبش انقلابی در درجهٔ اول تقریباً منحصر به روشنفکران می شد که در دورهٔ پس از ۱۸۶۱ در موقعیت نامشخصی قرار داشت.

امنیت قدیمی در آستانه از بین رفتن بود و رشد دشوار اقتصادی نیز تضمین های اندکی را جایگزین آن امنیت قدیمی می کرد. گروههای بزرگ روشنفکری آغاز به درک رکود اجتماعی کرده و رادیکال شدند. مناقشات بین روشنفکران انقلابی پیرامون امکانات رشد جامعه روسیه بطور عمده بوسیله خصلت نیم اروپائی و نیم آسیائی تزاریسم مشخص می شد: آیا روسیه می بایستی راه کشورهای اروپای غربی را دنبال کند (آنطور که " کشورهای باختر " می خواستند) یا می بایستی راه تاریخی خاص خودش را در پیش گیرد، راه ویژه جماعت های کشاورزی روسی، یعنی ایشچین ها. شکلی که اسلاو دوستان آرزو می کردند. در سال ۱۸۶۲، سازمانی از روشنفکران زنیلاولیا تأسیس شد. اعضای آن (نارودنیک ها یا خلقیون) می خواستند با خلق یکی شوند. اما در عین حال این سازمان جدا از توده ها می خواست بجای آنان عمل کند. در اثر سرکوب فزاینده دولت دردهه هفتاد نارودنیکها در سال ۱۸۷۹ به دو فراکسیون تجزیه شدند: نارودنیا ولیا (اراده خلق) و چورنی پیردل (واحد سیاه) این سازمان آخری " یکی از نطفه های سوسیال دموکراسی " روسیه بود. (۴)

در دهه هشتاد جریانهای تروریستی پس از متلاشی شدن نارودنیا ولیا بوسیله پلیس تزاری از هم پاشیده شدند. در همان زمان پیشروی اجباری و حاد صنعتی شدن همراه با فلاکت بسیار و همچنین مبارزه فزاینده کارگران روح جدیدی در اختلافات فکری روشنفکران انقلابی دمید، نظریاتی که رنگ مارکسیستی داشتند، محبوبیت یافتند. در سال ۱۸۷۲ اولین قسمت " کاپیتال " به روسی انتشار یافت، نارودنیکها این اثر را به شکلی خاص و بعنوان کیفخواست اخلاقی بر علیه سرمایه داری نه بعنوان تلاشی برای یک تحلیل علمی درک می کردند، تفسیر بعدی در دهه های هشتاد و نود تحت تأثیر کمون پاریس، اعتصاب کارگران بندر در انگلیس، سرکوب نارودنیا ولیا و پیروزی انتخاباتی سوسیال دموکراسی در آلمان انجام گرفت. بخشی از روشنفکران ایشچین ها را بعنوان پایه جامعه آتی در نظر نمی گرفتند، بر عکس بر این باور بودند که سوسیالیسم تنها پس از یک دوره تکامل سرمایه داری امکان پذیر خواهد بود. این تغییر موضع امکان نزدیکی این روشنفکران را به برنامه سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم فراهم می کرد. بدین ترتیب نوع جدیدی از مارکسیسم روسی که آمیخته ای از سنت روشنفکران روسی و سوسیال دموکراسی آلمان بود، تولد یافت. پلخانف نمونه بارز مارکسیسم نوین روسی که در دوره قبلی به نارودنیکها تعلق داشت تحت تأثیر آلمانی ها بود. " و یک نسل کامل از مارکسیست های روس را پرورش داد. " (لنین) پلخانوف نظریه مارکس را نه بعنوان محصول تاریخی تکامل جامعه، بلکه بعنوان " ایده نوغ آمیز " در نظر می گرفت، بطور عمومی می توان گفت که او بر این باور بود که عقاید انسانها، در کنار تاریخ همانگونه که هست موجودیت دارند و کم یا بیش آنرا منعکس می سازند. او می نویسد: " از نقطه نظر مارکسیستی ایده آلهای متفاوتی، پست و والا، درست یا نادرست وجود دارند " (۵) برای پلخانف مارکسیسم کاملترین انعکاس واقعیت - نمونه تکامل عمومی نیروهای مولده است، سوسیالیسم داروینیسیم به شیوه کائوتسکی. این تفسیر نمونه وار پلخانف از مارکسیسم را در حوزه های متفاوتی می توان دید.

۱- پلخانف می پنداشت که تمامی جوامع باید دورانهای تکامل را بطور یکسان از سر بگذرانند، او توجهی به تکامل ناموزون و تأثیرات متقابل در مقیاس جهانی نداشت.

۲- درک پلخانف از دیالکتیک شکل و محتوا به هیچ وجه بهتر از کائوتسکی نبود و در این واقعیت بیان می شد که او خصلت دوگانه کار مولد در سرمایه داری را به رسمیت نمی شناخت، کار مجرد تولید کننده ارزش و کار مشخص آفریننده ارزش مصرف.

۳- پلخانف از آن جهت که بین کار مشخص و مجرد را درک نمی کرد، خصلت ویژه شکل گیری جامعه سرمایه داری را نیز نمی دید. به باور او تمایز بین شکل بندی های اجتماعی نتیجه روابط مالکیت است. به همین دلیل پلخانف می پنداشت که آگاهی طبقاتی پرولتری نه از درون و خود کارخانه ها بلکه فقط از خارج و از طریق " آموزش " بوجود می آید. در اینجا نیز او تئوری انقلابی را بعنوان چیزی که در مجاورت تاریخ و مبارزه طبقاتی قرار دارد، می بیند.

۴ از نظر پلخانف روشنفکران می بایستی طبقه کارگر را رهبری و ضرورتها مبارزه سیاسی را به آنان آموزش دهند. دیدگاههای پلخانف تفکر تمامی جناحهای سوسیال دموکراسی را حتی کسانی را که مواضع اشان بعضاً با او تفاوت داشت تحت تأثیر قرار داد. (مثل بوخارین) که مارکسیسم غیر دیالکتیکی پلخانف را در خطوط اساسی اش تأیید می کرد (۶).

#### تناقضات تئوری لنین

لنین هر گاه لازم دید در تغییر موضع تردیدی نمی کرد. بین ۱۸۹۳ و ۱۹۲۴ او دیدگاههای نظری اش را در مورد مسئله ارضی، تاکتیک حزب کارگری، دولت و دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای کم رشد یافته سرمایه داری تغییر داد، علی رغم این اصلاحات لنین برداشت ویژه خودش را از مارکسیسم که در خطوط اساسی از پلخانف گرفته شده بود حفظ کرد. حتی در سال ۱۹۲۱ او هنوز می پنداشت که آموزشهای پلخانف در عرصه فلسفه " در تمامی ادبیات جهانی مارکسیستی بهترین " می باشد. (۷) بدینسان لنین پاره ای از اشتباهات روش شناسانه پلخانف را بکار برد. (۸) لنین نیز مارکسیسم را علم طبیعی جامعه می دانست، او همچنین دیالکتیک شکل و محتوا را درک نمی کرد و تفاوت بین کار مجرد و مشخص را نمی فهمید. لنین سوسیالیسم علمی را دست آورد مستقل روشنفکران انقلابی، جدا از مبارزات " خود انگیخته " کارگران می دانست. (۹)

بر اساس این اشتباهات روش شناسانه تفکر لنین حاوی یکسری ارزیابی های نادرست بود:

۱- برای لنین برپائی سوسیالیسم مسئله صرفاً روینائی بود. لنین نیز همچون پلخانف و کائوتسکی تفاوت بین شیوه های اجتماعی شدن در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی را نمی دانست به نظر او سوسیالیسم نه رهائی کار از اشکال سرمایه دارانه اش بلکه تطابق روینای سیاسی بر

زیربنای سرمایه داری کاملاً پیشرفته بود. او می نویسد: " آیا در اینجا روشن نیست که شکل تولید در تضاد آشتی ناپذیری با شکل مالکیت قرار دارد؟ چه بسا شکل مالکیت بطور اجتناب ناپذیری با شکل تولید همخوان می شود و بدین ترتیب اجتماعی یا سوسیالیستی خواهد شد " ( ۱۰ ) رونیای بورژوازی سرمایه داری پیشرفته بایستی با زیربنای که هم اکنون سوسیالیستی است، انطباق باید - طبق نظر لنین این مبنای سوسیالیسم است ( این امر بیانگر این واقعیت است که پذیرش داوطلبانه سازماندهی کار تالیوریستی پس از ۱۹۱۷ از طرف لنین اتفاق نبود، بلکه نتیجه مستقیم نظریه ای بود که اساساً برپایه بی تفاوتی پروسه کار از نظر سیاسی بود )

۲- از آنجائی که برای لنین انقلاب سوسیالیستی مسئله ای رونیائی بود، او برای طبقه کارگر هیچ امکانی نمی دید که بتواند از حوزه تولید به نظرات سیاسی در مورد جامعه برسد. بنابر این سوسیالیسم علمی می بایستی توسط روشنفکران انقلابی از خارج بداخل کارگران برده شود . به اعتقاد او بورژوازی و سوسیال دموکراسی رادیکال برسر محتوای آگاهی طبقه کارگر درگیر جنگند . " اگر مسئله تدوین یک ایدئولوژی مستقل ازطرف توده های کارگر در جریان جنبش شان منتفی است سؤال را می توان اینگونه طرح کرد : ایدئولوژی بورژوازی یا سوسیالیستی " ( ۱۱ ) وظیفه خاص روشنفکران سوسیالیست خنثی کردن تأثیر ایدئولوژی بورژوازی است. اگر انقلابیون تبلیغ را به بورژوازی واگذار کنند ، طبقه کارگر " تحت تابعیت ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرد " ( ۱۲ ) بدینسان طبقه کارگر در سرمایه داری هم گرایش به بورژوا مآب شدن دارد " جنبش کارگری جدا از سوسیال دموکراسی سطحی و به طور الزامی به بورژوامآبی سقوط می کند : اگر طبقه کارگر صرفاً به مبارزه اقتصادی بپردازد، استقلال سیاسی اش را از دست می دهد و به دنباله احزاب دیگر تبدیل می شود و به این دستاورد بزرگ که " رهائی کارگران بایستی نتیجه فعالیت خود آنان باشد خیانت می کند . " ( ۱۳ ) دو مسئله که طی این جملات بطور قابل توجهی در نگاه اول همان طور که قبلاً به آن اشاره شد یعنی تناقض بزرگی را که لنین بدان دچار بود نشان می دهد ، وقتی که لنین می گوید طبقه کارگر تنها زمانی می تواند خود را رها کند که خود را تحت تابعیت یک اندیشه اساساً بورژوازی قرار دهد. در مرحله دوم نقصان بینش ماتریالیستی در این استدلال که : موفقیت یا عدم موفقیت نقشه های انقلابی ، نه تابعی از تکامل مادی جامعه ، بلکه بیشتر وابسته به اراده و فداکاری روشنفکران انقلابی است. انقلاب به مسأله ای فنی که بستگی به تعهد اخلاقی غیر کارگران داشت تقلیل می یابد.

۳ - نگرش لنین به تاریخ به عنوان یک روند خطی خود را به این شکل نشان می دهد که او تحلیل اقتصادی مارکس در کتاب " سرمایه " را همچون وقایع نگاری سرمایه داری می فهمید : مراحل را که مارکس از لحاظ منطقی از یکدیگر تفکیک می کند ( تولید ساده کالائی باز تولید گسترش یافته و غیره ) به اشتباه بعنوان مراحل تاریخی می پندارد که در واقعیت بطور ضروری یکی پس از دیگری می آیند. این موضوع به ذهن لنین خطور نمی کند که این مراحل ممکن است در یک کشور بطور همزمان وجود داشته باشند و آن هم آنطور که در واقع نیز وجود دارند.

اشتباهات روش شناسانه لنین طبیعتاً پی آمدهای عمیقی برای تحلیل های اجتماعی او داشتند. این مسئله بطور روشنی در " تکامل سرمایه داری در روسیه " اثری که بطور وسیعی مورد تحسین قرار گرفته است، مشاهده می شود. در این کتاب که انتقاد به نارودنیکها را می پردازد، لنین قصد دارد نشان دهد که سرمایه داری در آن زمان در روسیه بخوبی تکامل یافته است. برای اثبات این امر او تحقیق مبسوطی در مورد بازار داخلی روسیه انجام داد، او می پنداشت که هر کشوری الزاماً مراحل یکسانی را طی می کند و از این جهت مستقلاً مورد بررسی قرار می گیرد، این تصور موجب شد که او مودکاً نقش بازار جهانی و دولت تزاری را نادیده بگیرد. ( ۱۴ ) ما در بالا دیدیم که چنین تجزیه غیر ممکن است، چرا که صنعتی شدن روسیه توأمآ تحت تأثیر بازار جهانی و دولت مطلقه انجام گرفت. بدین ترتیب طبیعی بود که او رشد اقتصادی روسیه را نادیده بگیرد. از آنجائی که او مراحل منطقی تحلیل مارکس را بعنوان دوره های تاریخی واقعی می انگاشت نتوانست دریابد که روسیه آمیخته ای رنگارنگ و گسترده از اشکال اقتصادی در حال گذار بین شیوه های قدیم پیشا سرمایه داری و شیوه های نوپای سرمایه داری است . لنین با توجه به اسلوب قالبی اش تمامی اشکال موقتی در حال گذار را با جلوه های رشد سرمایه داری درهم آمیخت. سرانجام به این نتیجه رسید که شیوه تولید سرمایه داری از زمان رهائی دهقانان در سال ۱۸۶۱ در روسیه وجود داشته است. او بیش از نیمی از جمعیت ۶، ۱۲۵ میلیونی روسیه ، یعنی ۷، ۶۳ میلیون نفر را بعنوان کارگر یا نیمه کارگر ارزیابی کرد. جمعیتی لنین این بود که روسیه مدتها قبل از ۱۹۱۴ کشوری سرمایه داری بوده است. ( ۱۵ ) برای هر کسی که تا اندازه ایی با تاریخ اقتصادی آشنائی دارد روشن است که این تصویر کاملاً غلطی از مناسبات اجتماعی واقعی روسیه می باشد .

می توان درک کرد که چرا لنین برای مدت طولانی از ارزیابی آشکارا نادرستش جمعیتی نمی کرد. چرا که پیامد مستقیم سرمایه داری بودن جامعه روسیه چیزی جز دردستور روز قرار دادن انقلاب پرولتری نمی توانست باشد. اما لنین تا ۱۹۱۷ این نتیجه گیری را تأیید نکرد. در تمامی این دوره یک شکاف و یک تناقض بین تحلیل طبقاتی او و دیدگاه استراتژیکش وجود داشت ، منتها پس از شروع جنگ جهانی اول لنین دیگر نتوانست رابطه در هم تنیده جهانی بین اقتصاد و سیاست را انکار کند و اهمیت بازار جهانی را در ارزیابی های خود مورد توجه قرار داد. نتیجه این پروسه یادگیری را میتوان در اثر معروف او " امپریالیسم بعنوان بالاترین مرحله سرمایه داری " مشاهده کرد. لنین به دلیل تفسیرهای پیوسته نادرست خود از مارکس امپریالیزم را بعنوان یک مرحله مشخص تاریخی در تکامل شیوه تولید سرمایه داری، بلکه بعنوان یک " مرحله " نوین که بعد از سرمایه داری " متعارف " که مارکس تحلیل کرده بود، فرا می رسد در نظر گرفت.

امپریالیسم به عنوان چهارمین و بالاترین مرحله به توالی ساده انگارانه اقتصاد طبیعی ، اقتصاد ساده کالائی و اقتصاد سرمایه داری اضافه می شود. لنین بر صحت تحلیل اش از این عالی ترین مرحله بطور کامل مطمئن نبود، او در یک جا از امپریالیزم و سرمایه داری انحصاری و در جای دیگری از سرمایه داری دولتی و سرمایه داری انحصاری دولتی سخن به میان آورد. در عین حال او بر این باور بود که درهم تنیدگی تراست های صنعتی ،

سرمایه بانکی و دولت آمادگی مستقیم اقتصادی برای سوسیالیسم را فراهم می کند. امپریالیزم شاید هنوز در جهت منافع انحصارات عمل می کرد، اما مبنای علمی برای انتقال مستقیم به سوسیالیسم را نیز در خود داشت. " هنگامی که از یک واحد بزرگ به واحدی غول آسا تبدیل شود که بر طبق برنامه و بواسطه محاسبه دقیق انبوهی از اطلاعات ، رساندن مواد خام اولیه برای ده ها میلیون نفر را سازماندهی کند، وقتی انتقال این مواد خام ... بطور منظم سازماندهی شود، وقتی از یک حوزه مرکزی تمام مراحل متوالی تکمیل مواد تا تولید متنوع ترین فرآورده های نهائی نظم داده شود، وقتی توزیع این محصولات به ده ها تا صدها میلیون مصرف کننده بر مبنای یک برنامه واحد انجام گیرد .. بر این مبنای ما آشکارا با اجتماعی شدن تولید سروکار داریم، که روابط مالکیت خصوصی و اقتصاد خصوصی چون پوسته ای خواهند بود که دیگر با محتوای خود همخوانی ندارد. " ( ۱۶ ) در اینجا نیز لنین تمایزی میان اجتماعی شدن سرمایه داری و اجتماعی شدن سوسیالیستی قائل نمی شود. بدین ترتیب سلسله مراتب کارخانه ای با روند های تولید بیگانه کننده و غیره در سوسیالیسم نیز به بقای خود ادامه می دهند .

نتایج این نظرگاه غیر سیاسی از اجتماعی شدن به شکل عجیبی در کتاب " دولت و انقلاب " لنین آشکار می شوند. در این اثر دولت بورژوازی به دو بخش تقسیم می شود : بخش سیاسی سرکوب گر و بخش اقتصادی - اداری : " بخش سیاسی - سرکوب گر ( ارتش ، پلیس و غیره ) بایستی توسط طبقه کارگر در هم شکسته شده و بدیل سیاسی آن جنبش شورائی ست. بخش اقتصادی آن ( بانک دولتی و غیره ) پس از انقلاب حفظ و تحت کنترل کارگران قرار می گیرد. در نتیجه تمامی کشور نهایتاً به یک کارخانه تبدیل می شود، تمامی جامعه به یک دفتر و یک کارخانه بدل می شود با کار برابر و مزد برابر " ( ۱۷ ) پیوند بین پایه سرکوب گر و پایه اقتصادی دولت بورژوازی برای لنین ناروشن می ماند. فقدان درک روشن در مورد ساختار سلسله مراتبی و دیوان سالارانه دولت بورژوازی از طرف لنین این نتیجه گیری را تسهیل می کرد. ( حمله لنین به دیوان سالاری، حمله به تشکیلات دیوان سالارانه چون موضوعی در خود نبود، او به تبلی یا رشوه خواری دیوان سالاران مشخص حمله می کرد ) نتیجه این افکار عمومی تر با نظریه سازماندهی لنین چه بود ؟ او خطوط اساسی موضع خودش را در مورد وظایف و سازمان سوسیالیست دموکراسی در چالش های نظری با فراکسیون " اکونومیست ها " ، با منشویکها و بعضاً نیز در بحث با تروتسکی و لوگزامبورگ یعنی فراکسیون چپ تکامل بخشید. مهم ترین نگرانگهای تئوری سازمانی لنین در یک سری از آثارش که پس از پایان قرن علنی شدند، دیده می شود، اگر چه او بعدها تغییراتی در این نظرات داد. مهم ترین این آثار عبارتند از " از کجا آغاز کنیم ؟ " ، " چه باید کرد؟ " و " نامه به یک رفیق پیرامون وظایف سازمانی ما ". در تمامی این نوشته ها ما بازگشت نوین ایده های کائوتسکی را مشاهده می کنیم که تئوری یک کلیت مستقل را می سازد که فراتر از جنبش طبقاتی است. لنین کاملاً بدرستی تأکید می کرد که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر می بایستی با تئوری سیاسی انقلابی تلفیق شود، اما او این تلفیق را بعنوان پیوند دو جزء کاملاً مستقل از یکدیگر می انگاشت. شرکت در مبارزه اقتصادی برای لنین ابزار ساده جلب اعتماد طبقه کارگر محسوب می شوند ، تلاشی بود برای همگام شدن با پویایی مبارزه اقتصادی تا آنرا از لحاظ سازمانی به یک مبارزه سیاسی ارتقاء دهد . وظایف حزب انقلابی تکنیکی و تبلیغاتی بود. مسئله مرکزی برای لنین گسترش هر چه بیشتر نظرات سوسیالیست دموکراسی بود . بهترین راه برای ارتقاء خودآگاهی سیاسی طبقه کارگر انتشار افشاگری های سیاسی و اقتصادی در یک نشریه سراسری و پر خواننده در روسیه است. لنین مشخصات انقلابی نمونه را با این تأکید نشان می دهد که : " ایده آل یک سوسیالیست دموکرات و نه یک پشت میز نشین یک اتحادیه اینست که سخنگوی خلق باشد در اینکه نسبت به تمامی جلوه های خود عنانی و سرکوب، در هر کجا که ظهور کنند و هر طبقه و لایه ای را که در بر بگیرند واکنش نشان دهد، در اینکه در تمامی این جلوه ها تصویر کامل خودعنانی پلیس و استثمار سرمایه داری را نشان دهد، در اینکه در هر چیز کوچکی برای نشان دادن اعتقادات سوسیالیستی و مطالبات دموکراتیک خود در برابر جهانیان استفاده کند برای اینکه برای تمامی مردم اهمیت تاریخی جهانی مبارزه رهائی بخش پرولتاریا را روشن سازد. " ( ۱۸ )

وظیفه حزب در این است که شرایط مساعدی را برای سخنگوی خلق شدن فراهم کند. از این جهت یک دستگاه خوب روغن کاری شده و کاملاً موثر لازم است، که لنین کاملاً منطقی و غالباً از آن بعنوان یک ماشین یاد می کند. حزب از تمامی اشکال طرز فکر عقلانی بورژوازی همچون تخصص، تقسیم کار و سلسله مراتب استفاده می کند . . کمیته مرکزی در رأس تمامی ارتباطات را در دست می گیرد و تضمین می کند که " تمامی چرخ دنده ها و چرخ های ماشین حزبی " ( ۱۹ ) بدرستی با هم چفت شوند. برای لنین این واقعیت که در نتیجه سرکوب تزاری ، انتخاب آزاد رهبری و رساندن اطلاعات جامع به تمامی اعضا غیر ممکن می شود اهمیتی نداشت. برای لنین " تدابیر سیاسی کاملاً مخفیانه، گزینش دقیق اعضا، سازماندهی انقلابیون حرفه ای " ، " امر مهم تری " از " دموکراتیسم " بود، از نظر او " اعتماد رفیقانه مطلق انقلابیون بیکدیگر " مهم بود. بی لیاقتی رهبری مرکزی می بایست از طریق " نفوذ رفیقانه " حل می شد، در غیر این صورت سرنگونی بعنوان اقدامی فوق العاده راه چاره بود . ( ۲۰ )

این گفته ها نظرات ما را تأیید می کند که نظرات لنین آمیزه ای از سنت های کائوتسکیستی و نارودنیک می باشند. نظر مارکسیستی - آلمانی انتقال افکار انقلابی از خارج به داخل با مفهوم روسی سازمان مخفی نخبه گان ترکیب شده است. ( ۲۱ ) موضوع اصلی نارودنیک در این فراخوان لنین منعکس شده است : " به ما یک سازمان از انقلابیون بدهید ، تا روسیه را نجات دهیم " . ( ۲۲ ) یا وقتی که می گوید : " ما اما نیاز به یک سازمان نظامی از عناصر مخفی داریم " ( ۲۳ ) بدین ترتیب نباید تعجب کرد که لنین " برپائی " سازمانی از انقلابیون را که بخوبی یا حتی بطور غیر قابل مقایسه ای بهتر از سازمان زمیلیا ای ولیا باشد وظیفه سوسیالیست دموکراسی می انگاشت . به عقیده لنین تنها اشتباه بزرگ نارودنیک آن بود که " به نظریه ای انکا داشتند که در اصل یک نظریه انقلابی نبود " ( ۲۴ ) از آنجائی که افکار لنین نه از روابط مادی بلکه از ایده های قائم به ذات نشأت می گرفتند ، برایش دشوار نبود که نظرات نارودنیک را رد ، اما در عین حال از الگوی سازمانی آنها نمونه برداری کند . در این کار او از این واقعیت غافل بود که بین مفهوم سازمان نظامی زمیلیا ای ولیا و نظرات تروریستی و مخفی گرایانه آنها ارتباط مستقیمی وجود دارد.

لنین پس از ۱۹۰۲ پاره ای از خطوط نظریه ی حزبیش را تغییر داد. او یکی از اجزای استدلالیش را در اثنای دومین کنگره ( در سال ۱۹۰۳ ) بعنوان نتیجه شیوه رأی دادن نمایندگان که به عقیده او ناشی از موقعیت طبقاتی آنان بود عوض کرد . به نظر او جناح انقلابی - کارگری به بلشویک ها رأی دادند. در حالی که جناح روشنفکری - فرصت طلب به موضع منشویکی گرویدند . در حقیقت این منازعه ایی بود " بین روحیه دمدمی مزاجی روشنفکرانه و روحیه ترلز ناپذیر پرولتاریا، بین فرد گرایی روشنفکرانه و همبستگی پرولتری " ( ۲۵ ) از آنجائی که لنین در نظریه اش روشنفکران را بعنوان حاملان سوسیالیسم علمی قلمداد می کرد، دچار تناقض جدیدی می شد . طبقه کارگر بخودی خود نمی تواند به یک آگاهی انقلابی دست یابد ، اما همزمان تضمین داده می شود که حزب مواضع انقلابی اتخاذ می کند.

دومین تغییر مهم هنگامی صورت گرفت که لنین با توجه به تجاربتش طی انقلاب شکست خورده ۱۹۰۵ و موضعگیری فرقه گرایانه بسیاری از بلشویک ها در باره شوراهای کارگری به جدی گرفتن شوراها پرداخت. هر چند که لنین شوراها را همچون ارگانهای بورژوائی در نظر گرفته بود اما در اولین سال ها ضرورت برقراری ارتباط بین حزب و جنبش شورائی را مطرح کرد . این ارتباط پیامدهائی برای ساختار درونی حزب در بر داشت. لنین قبل از هر چیزی مدافع سانتالیسم دمکراتیک با آزادی اظهار نظر و اتحاد عمل بود. ( ۲۷ ) یک دوره بعد لنین پذیرفت که در " چه باید کرد؟ " در مورد پاره ایی از مسائل اغراق کرده است. با وجود این او بر این اعتقاد استوار بود که آگاهی انقلابی بایستی از خارج به داخل کارگران وارد شود. از این نظر پذیرش اصل سانتالیسم دمکراتیک نه تجدید نظر اصولی موضع اش در مورد حزب، بلکه صرفاً وسیله ایی برای جلوگیری از جدائی حزب از طبقه و ناتوانی آن از اجرای نقش رهبری سیاسی بود تفاوت بین عملکرد بلشویکی و نظریه لنینی .

بین تاریخنگاران در مورد اینکه بلشویسم و لنینیسم با یکدیگر هیچگاه همانند و یکسان نبوده اند اتفاق نظر گسترده ای وجود دارد. چرا که " بلشویک ها از همان ابتدا جمعی از شخصیت های در تبعید و در داخل روسیه بودند که اغلب نظراتشان با لنین و مارکسیسم ارتدکس که او مدعی دفاع از آن بود ، در تضاد قرار داشت. ( ۲۸ ) بین نظرات لنین در باره سازمان و عملکرد تشکیلاتی بلشویک ها شکاف عمیقی وجود داشت. اجازه دهید پاره ایی از آنها را در اینجا برشمارم :

۱ - به عقیده لنین روشنفکران می بایستی نقش تعیین کننده ایی در روند یادگیری طبقه کارگر بازی کنند. به باور او می بایستی حزب اتحادی از روشنفکران باشد که کارگران را بسوی خود جذب می کند و آنان را از لحاظ سیاسی آموزش دهد. اما تجربه تاریخی نشان داد که رابطه بین کارگران و روشنفکران در روسیه بسیار پیچیده تر است. منابع بسیاری از جمله خاطرات کارگزاران حزبی نشان می دهد که پایه حزب اساساً همواره از کارگران حزبی تشکیل می شد. روشنفکران هنگاماً مابارزات به جنبش می پیوستند و در مرحله آغاز شکست آنرا ترک می کردند. چند نقل قول از خاطرات بلشویک قدیمی الکساندر شلیاپنیکوف ( منتشر شده در سال ۱۹۲۲ ) ترسیم گر این امر می باشد :

"کمبود روشنفکران یکی از مشخصات بارز کار حزبی در دوره قبل از جنگ بود. خروج روشنفکران که در ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ آغازشد، منجر بدان شد که اعضاء فعال و کارمندان رسمی حزب و غیره از کارگران تشکیل شود. از روشنفکران بقدری کم باقی مانده بود که به سختی می شد نیاز فراکسیون دوما و روزنامه را برآورده کرد "

" ... بجای جوانان دانشجو و روشنفکران در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵، در سالهای جنگ فقط کارگران جلب نظر می کردند . ( در تجمعات و امثالهم ) حضور روشنفکران نادر بود، از روشنفکران قدیمی حزب فقط تعداد اندکی باقی مانده بودند که ارتباط خود را با کارگران حفظ کرده بودند . "

" ... این وضع از سال ۱۹۱۶ به بعد دوباره تغییر کرد؛ تغییر روحیات مردم و رشد مخالفان حتی در صفوف بورژوازی، شمار نه اندکی از دانشجویان فعال را به صفوف ما راند " ( ۲۹ )

این الگوی روشنی است : در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۲ و ۱۹۱۶-۱۹۱۷ که جنبش رو به پیشرفت بود با هجوم گسترده ایی از روشنفکران به حزب مواجه هستیم. در دوره های میانی ارتجاع و ضد انقلاب، روشنفکران بیرون از حزب باقی ماندند. حزب بلشویک موفقیت خود را نه مدیون روشنفکران ( به استثنای تعداد محدودی بخصوص خود لنین ) بلکه مدیون کارگران آموزش یافته سیاسی بود که شلیاپنیکوف از آنان بعنوان " کارگران روشنفکر " یاد می کند .

۲ - تا چه حد حزب بلشویک از گروهی از " مبارزان آبدیده " تشکیل می شد ؟ تحقیقات تاریخی " باز تولید " فزاینده ای از اعضاء حزب را در میان جناح بلشویست سوسیال دمکراسی نشان می دهد. تحقیقی پیرامون یک دوره تا ۱۹۰۷ به این نتیجه می رسد که : " از لحاظ سازمانی منشویکها نسبت بزرگتری از اعضاء ثابت و دائمی داشتند، در مورد بلشویک ها جابجائی اعضاء بیشتر بود. " ( ۳۰ ) ( در ضمن باید گفت ، که دلیل موقعیت برجسته لنین در حزب بخاطر آن بود که لنین از همان آغاز تجسم ادامه کاری حزب بود )

وقایع ۱۹۱۷ در عمل ایده یک سازمان کوچک منسجم از روشنفکران فوق العاده با تجربه را بطور قطعی باطل ساخت . افزایش اعضا بیش از اندازه سریع و قابل توجه بود. بر اساس داده های آنیکیف ( ۳۱ ) شمار اعضاء کمیته پتروگراد که در اوائل مارس ۲۰۰۰ نفر بود در اولین روزهای اکتبر به ۴۹۴۷۸ نفر افزایش یافت ، در مسکو از ۶۰۰ نفر در مارس به ۱۵۰۰۰ نفر در پایان ماه ژوئیه رسید ، در ایوانوو - وسند سنسک شمار اعضاء حزب حتی از ۱۰ نفر در اوائل مارس به ۵۸۷۱ نفر در اوائل دسامبر رسید. آشکارا مسلم است که تحت چنین شرایطی ساختارهای لنینیستی که انضباط و مهارت زیادی را می طلبیدند نمی توانستند موجود باشند .

۳ - بنا به نظر لنین بهترین راه برای سازمان دهی، برای جلب حمایت از مواضع سازمانی وجود نشریات بود ( نشریه بعنوان سازمانگر ) . اما این نظر در عمل نتیجه قابل ملاحظه ای به بار نیاورد. در ژوئیه ۱۹۱۷ حزب ۴۱ روزنامه و مجله منتشر می ساخت که ۲۷ عدد از آنها به روسی و ۴ عدد دیگر به

زبان اقلیت ها ( گرجی ، لهستانی و غیره ) منتشر می شدند. بنا به گزارش کنگره ششم میزان کل تیراژ تمام این روزنامه ها ۳۲۰۰۰۰ بود . که بیش از نیمی از آنها در پتروگراد چاپ می شدند ( " پروادا " به تنهایی ۹۰۰۰۰ تیراژ روزانه داشت ) ( ۳۲ ) تعداد کل اعضای حزب در این زمان ۲۴۰۰۰۰ نفر بود به بیانی دیگر ، کل تیراژ چاپ شده فقط به اندازه یک سوم بیشتر از تعداد اعضای حزب بود. این میزان نسبتاً کم خواننده را نمی توان با بیسوادی بین کارگران صنعتی توضیح داد . چرا که سه چهارم مردان و و بمقدار کمتر از نیمی از زنان توانائی خواندن داشتند .

۴ - آیا حزب بلشویک واقعاً یک ماشین حزبی با بخش های بخوبی روغن کاری شده بود که در ارتباط تنگاتنگ تحت رهبری کمیته مرکزی عمل می کردند ؟ پاسخ این سوال نیز منفی است . دستورات رهبران بالا بطور منظم توسط رده های پایین نادیده گرفته می شد. هنگامیکه در سال ۱۹۱۷ رهبری مرکزی برپائی سازمانهای محلی را در دستور کار قرار داد، در مناطق مختلف ، اپوزیسیون بر علیه آن شکل گرفت. در کیف و حوالی آن یک گروه مهم تحت رهبری پاتاکوف از پیوستن به کمیته محلی سر باز زد. در مناطق تحتانی ولگا امکان این نبود که یک کمیته محلی تشکیل داد چون بین کمیته های ساراکف و سامازا رقابت شدیدی وجود داشت، در مسکو نیز چیزی شبیه به این اتفاق افتاد، هنگامیکه کمیته شهری و دفتری محلی از پیوستن بیکدیگر امتناع کردند نتیجه اش آن بود که در مناطق متعددی دو رهبری بلشویکی وجود داشت. خود کمیته مرکزی نیز خیلی منضبط و خوش قول نبود. تعداد زیادی از اعضای آن حتی یکبار هم به جلسات کمیته مرکزی نیامده بودند. بطور مثال در کنگره ششم ۲۱ عضو برای رهبری انتخاب شدند. در جلسات بعدی پس از انتخاب رهبری بین ۶ و ۱۶ نفر از اعضا حاضر بودند، بطور متوسط ۱۰ عضو برای هر جلسه . جلسه تاریخی و پر اهمیت ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ که می بایستی پیرامون قیام تصمیم بگیرد، ۱۱ نفره تشکیل شد. بنا به گزارش این جلسه مورد زیر مورد بحث قرار گرفت : " رفیق دزرتینسکی پیشنهاد کرد که از کمیته مرکزی یک دفتر سیاسی تشکیل شود که در روزهای بعدی رهبری را دست گیرد، پس از تبادل نظر این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت . یک دفتر سیاسی از ۷ نفر از اعضا تشکیل شد. لنین ، زینوویف ، تروتسکی ، استالین ، سوکول نیکف ، بونیف . این دفتر که قرار بود انقلاب را رهبری کند هرگز تشکیل جلسه نداد، این مصوبه بساده گی بفراموشی سپرده شده بود . ( ۳۳ ) سازمان بلشویکی بعنوان یک کل هیچگاه یک ماشین حزبی که خوب روغن کاری شده و منضبط باشد نبود، چیزی که برای مدت زمان درازی اینگونه انگاشته می شد . الکساندر رابینوویچ موفقیت بلشویک ها را در ۱۹۱۷ در پتروگراد " آنهم نه در مقیاسی محدود " ناشی از " خصلت منعطف حزب می دانست و بر ساختار و شیوه سازمانی نسبتاً دموکراتیک ، غیر متمرکز و چندگانه حزب و خصلت اساساً باز توده ای آن در تقابل شدید با مدل سنتی لنینی تاکید می کرد .

نتیجه گیری ها :

جمع بندی آنچه در بالا گفته شد می تواند این باشد که لنینیسم به مفهوم دوگانه آن یک ایدئولوژی است، شکلی از آگاهی الزاماً کاذب . لنینیسم یک ایدئولوژیست، چرا که بر از تناقضات درونی است، و فقط حاله ایی است بر یک دستگاه انقلابی که در عمل بطریق دیگری عمل کرده است. از سالهای ۲۰ لنینیسم بعنوان " تلفیق تئوری و عمل انقلابی " تقریباً جایگاه یک مذهب خدشه ناپذیر را پیدا کرد. از این رو تاریخ حزب بلشویک نیز بدینسان از نو نگاشته شد، تا در عمل تصور یک بلوک یکپارچه را که به نحوی خطا ناپذیر توسط لنین رهبری شده است را به انسان القاء کند. در تاریخ رسمی حزب از ۱۹۲۸ حزب بلشویک بعنوان یک ماشین جنگی انفاک ناپذیر از " پیوند تنگاتنگ بوسیله وحدت هدف ، وحدت عمل و وحدت انضباط " با " یک انضباط حزبی برای همه ، با یک ارگان رهبری در رأس آن " و غیره مشخص شده است.

از طرف دیگر استالینیسم نظریه لنین را چون " جهان بینی " ظاهراً منسجمی صورت بندی کرده است، بدینسان امکان انطباق موضع گیرهای لنین با شرایط بعدی فراهم شد، چرا که تناقضات اساسی اش - از یک طرف استدلال برای انقلاب کارگری و از طرف دیگر استدلال برای حفظ روابط سلسله مراتبی به هر نحو ممکن - با روابط پسا انقلابی قابل انطباق بود . بدینسان مارکسیسم - لنینیسم " توانست به ایدئولوژی نخبان دیوان سالار که در سالهای ۲۰ در پشت پرده بودند، تبدیل شود، در حالیکه لنینیسم با وجود تمامی این اشتباهات حداقل یک تئوری زنده با ادعاهای انقلابی بر بستری نسبتاً عقب مانده بود، مارکسیسم - لنینیسم نوین بسته بندی مرده این تناقضات بود.

برگردان از متن انگلیسی به آلمانی توسط روزه ماری گیزه صورت گرفته است .

پیوست ها :

۱ - این روایتی بسیار کوتاه شده از یک مقاله طولانی تر است. متن می بایستی کوتاه می شد تا منطبق بر مقررات ITH باشد . در این مقاله واژه " لنینیسم " را آنهم تنها بمعنی لغوی کلمه بعنوان " آموزشهای لنین " بکار گرفته ام . بدین ترتیب ، تمامی تئوریهائی که خود را منتسب به لنین می شناسانند اما بطور مستقیم از لنین اقتباس نشده اند، کنار گذاشته می شوند . من خود را در چارچوب این مرزبندی دقیقاً تعیین شده نگه می دارم چون نسبت به دیدگاههای زینوویف در کتابش تحت عنوان " لنینیسم " وسخرانیهای بعدی استالین در باره " لنینیسم " تردید دارم .

۲ - پری اندرسن تزاریسیم را قبل از صنعتی شدن بعنوان نمونه خالص فنودالیسم در نظر می گیرد، هر چند که با رگه هائی از دولت مطلقه خوب تکامل یافته همراه است.

( H۲۲۸-۲۶۰s. ۱۹۷۴lineages of the Absolutist state , London ) .

ه . نولته یک نوع ویژه ایی از فنودالیسم ، بدون ساخت طبقاتی تکامل یافته را مطرح می کند ( جایگاه روسیه در فنودالیسم اروپائی . در Das

Argumet ، دفتر ویژه ۳۲ ، صفحه ۱۴۹ - ۱۶۳ ) گورکه پا را از این فراتر می گذارد و معتقد است که مفهوم فنودالیسم موجب یک تداعی غلط می شود

( ۱۲۰S . ۱۹۷۲ . Goehrke etal : Rußland ; Frankfurt a. M )

۳ - نامه ف. انگلس به گ. و. پلخانف ، ۲۶ فوریه ۱۸۹۵ قطعه مربوطه بطور کامل بشرح زیر می باشد ... در یک کشوری نظیر کشور شما ، در جایی که صنعت بزرگ و مدرن بر جماعت کشاورزی ابتدائی وصله شده است و تمامی دوره های بینابینی تمدن در کنار یکدیگر قرار گرفته اند، در سرزمینی که توسط یک دیوار چین کم و بیش مؤثر فکری محصور شده است، دیواری که توسط استبداد بنا شده، نمی توان تعجب کرد که چگونه پیوند ناممکن و نادری از عقاید بوجود آمده است . ( مارکس ، انگلس : کلیات آثار . جلد ۳۹ . صفحه ۴۱۷ )

۴ F . Venturi : Roots of Revolution , New york , ۱۹۶۰ ، ۵۷۵S .

G.W. Plechanow ۵.

پیرامون مسئله درک مونیستی تاریخ

۶ - این تفسیر از پلخانف اقتباس از ب. رابل در مارکس و لنین . تناقضات یک سرهم بندی ایدئولوژیک " مارکسیسم - لنینسم " برلین ۱۹۷۲ صفحات

۱۹۷ - ۳۱۰

۷ - و.ا. لنین : یک بار دیگر پیرامون اتحادیه ها ، موقعیت فعلی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین ( ۱۹۲۱ ) در مجموعه آثار جلد ۳۲ ، صفحه ۸۵.

۸ - این واضح است که من با اهداف هاردینگ توافق ندارم که : " مرجع او برای درجه ارتدکسی لنین نه متون مارکس و انگلس بلکه متون اسلاف و هم عصرا روسی لنین است که از طرف جنبش روسی بعنوان ارتدوکس های تردید ناپذیر در نظر گرفته می شوند "

( Lenins political Thought , vol . N . Harding : London and Basingstok . ۱۹۷۷ . S . ۳۰ )

۹ - در اینجا و هم در بعدی مقایسه شود با بررسی عالی ب. رابل : مارکس و لنین صفحه ۲۵۳ : ناپیگیری درگذار از لنینسم از او . ولتر در مسئله

مبارزه طبقات ، ۱۱ - ۱۲ | ۱۹۷۴ - هم : در تأثیر سنتهای پاکونیستی و سوسیال دمکراتیک بر طرح سازمانی لنینی ، همانجا ص : ۱۷ - ۱۸ | ۱۹۷۵ .

۱۰ - و.ا. لنین " دوستان خلق " چه کسانی هستند و چگونه بر علیه سوسیال دمکراتها مبارزه می کنند ( ۱۹۸۴ ) در کلیات آثار ، جلد ۱ ص ۱۷۰

۱۱ - و.ا. لنین چه باید کرد ؟ ( ۱۹۰۲ ) در کلیات آثار ، جلد ۵ ص ۳۹۵ .

۱۲ - همانجا ص. ۳۹۶.

۱۳ - وظایف صریح جنبش ما ( ۱۹۰۰ ) در کلیات آثار ، جلد ۴ ، ص. ۳۶۷ .

۱۴ - لنین سعی کرد " تمام روند رشد سرمایه داری در روسیه را در کلیتش مورد بررسی قرار دهد . " ولی برخی محدودیت ها را در نظر گرفت : " اولاً

... ما به رشد سرمایه داری در روسیه عمدتاً از جنبه بازار داخلی می پردازیم ، بنابر این مسئله بازار خارجی ... مورد توجه قرار نی گیرد ... چهارم ما

عمدتاً خود را به وجه اقتصادی محدود می کنیم ( و.ا. لنین رشد سرمایه داری در روسیه ( ۱۸۹۹ ) در کلیات آثار ، جلد ۳ صفحه ۱۰۱ با وجود این کتاب

لنین میزان قابل توجه ایی از ارقام و اطلاعات واقعی را در بر می گیرد، ناروشن است که چرا پاره ایی از محققان تقریباً بدون هیچ انتقادی این اثر را

بعنوان " کامل ترین، مستندترین و بهترین ارزیابی مدلل در دوره بحرانی رشد سرمایه داری از فنودالیسم در ادبیات مارکسیستی " می انگارند .

( Lenins Political Thought , vol. s. N . Harding : ۱۰۷hought )

۱۵ - مقایسه شود با و.ا.لنین : همانجا صفحه ۴۹۶-۵۰۷.

۱۶ - و.ا.لنین : امپریالیسم بعنوان بالاترین مرحله سرمایه داری ( ۱۹۱۶ ) در کلیات آثار جلد ۲۲ صفحه ۳۰۸.

۱۷ - و.ا.لنین : دولت و انقلاب ( ۱۹۱۷ ) در : کلیات آثار، جلد ۲۵ ، صفحه ۴۸۸.

۱۸ - و.ا.لنین : چه باید کرد ؟ صفحه ۴۳۷.

۱۹ - و.ا.لنین : نامه به یکی از رفقا در باره وظایف سازمانی ما ( ۱۹۰۲ ) در کلیات آثار ، جلد ۶ ، صفحه ۲۴۳.

۲۰ - همانجا ، صفحه ۲۳۶ - و.ا. لنین : چه باید کرد ؟ ، صفحه ۴۹۸.

۲۱ - در ادبیات علمی دو شیوه نگرش را می توان یافت . یک گروه نسبتاً کوچک از محققان می پندارند که ریشه های تاریخی تئوری سازمانی لنین در

اصل نه روسی بلکه آلمانی یا دقیقتر از خانواده آلمانی می باشد . " ا. مندل ، لیب مان و لنینسم ، در دفترهای سوسیالیستی ۱۹۷۵ ، صفحه ۱۰۰ ،

از طرف دیگر اکثریتی از محققان لنینیسم را در اصل بعنوان نمادی مدرنیزه شده از ناردنیکها تفسیر می کنند ، بطور مثال مقایسه شود با : بروکه ،

ریشه های بلشویسم ، سنت های پاکوییستی در روسیه و تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، مونیخ ۱۹۷۷ - صفحات ۵۷۷-۴۵۹ بنظر من هر دوی این

نظرگاهها یکجانبه نگر می باشند،

۲۲ - و.ا.لنین : چه باید کرد؟، صفحه ۴۸۳.

۲۳ - همانجا صفحه ۵۳۶.

۲۴ - همانجا صفحه ۴۹۲.

۲۵ - و.ا.لنین . یک گام به پیش ، دو گام به پس ( ۱۹۰۴ ) در کلیات آثار ، جلد ۷ صفحه ۴۰۶.

۲۶ - مقایسه شود . و.ا.لنین : حزب سوسیالیستی و انقلابیگری غیر حزبی. ( ۱۹۰۵ ) در کلیات آثار ، جلد ۱۰ ، صفحه ۶۹-۶۱.

